

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی شب یازدهم محرم، ۲ آبان ۱۳۹۴

آیه مورد بحث

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ

ارتباط هدایت با وحی

مفسرین در مورد آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌فرمایند که این آیه مشتمل بر دو نوع هدایت است. نوع اول هدایت تکوینی و نوع دوم هدایت تشریحی و وحیی است. خدای متعال روح انسان و فطرت او را به گونه‌ای خلق فرموده است که در ابتدا خواه‌ناخواه صاحب خود را به توجه به خدای خود دعوت می‌کند. همان مقدار عقل کم و ادراک کمی که در انسان وجود دارد او را متوجه می‌کند که خالق دارد. این نوع اول هدایت است که هدایت تکوینی نامیده می‌شود. البته مقدمات این نوع هدایت با اراده و تصمیم به وجود می‌آید و یا با اراده و تصمیم از بین می‌رود، ولی وقتی خود هدایت محقق شد، زایل نمی‌شود.

فطرت قوه‌ی حساسی در وجود انسان است. این نوع نیرو در برخی انسان‌ها فعال و شاداب است و خود را در حوادث و مسائل روز نشان می‌دهد. به عنوان مثال انسانی در حال عبور است. فرد دیگر به او ناسزا می‌گوید. اگر این فرد دیوانه باشد، این شنونده ناراحت نمی‌شود. اما اگر آن فرد عناد و دشمنی داشته باشد، ممکن است باطن شنونده به این دلیل ناراحت شود که چرا این انسان خود را به این اخلاق رذیله آلوده کرده است و با وجودی که خود را انسان می‌داند حرف‌های سبک از دهان او خارج می‌شود. امام رضوان الله علیه فرمود: اگر مؤمن خود را بشناسد و بداند با بقیه‌ی موجودات چه فرقی دارد، می‌فهمد که دهان مؤمن تناسبی با الفاظ رکیک ندارد و مؤمن نباید حرف زشت بزند. این مطلب ارتباطی به این موضوع ندارد که آیا طرف مقابل شایسته‌ی آن نسبت‌های زشت هست یا نیست.

با مطالعه در زندگی اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین درمی‌یابیم که یک لفظ رکیک و زشت از دهان این بزرگواران خارج نشده است. در شدیدترین شرایط که همان واقعه عاشورا در کربلا است، امام حسین صلوات الله علیه نسبت به یزید فرموده است: "الا ان الدعی ابن الدعی"، یعنی آگاه باشید که این پستِ پسر پست من را به یکی از دو کار دعوت کرده است که یا با او بیعت کنم و به حکومت او رأی موافق بدهم، یا همین جا بمانم و فرار نکنم که او با من جنگ کند. من راه دوم را انتخاب کردم. زیرا در مدینه به مروان بن حکم گفتم که تو مرا دعوت می‌کنی که با یزید بیعت کنم و در تمام زندگی خود آرامش و راحتی داشته باشم و از صبح تا غروب هم عبادت کنم. اما من می‌خواهم به تو ای مروان بفهمانم که عبادت خدای متعال انجام عمل صالح مطابق با دستور حجت خدا، یعنی یک انسان معصوم از خطا است. معنی عمل صالح تنها نماز و روزه و زیارت نیست، بلکه عمل صالح در هر شرائط، به گونه‌ای اقتضا دارد. این ظرائف را حجت خدا معلوم می‌کند. حضرت به مروان بن حکم فرمود که "يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِتْلِي لَا يُبَايِعُ بَمِثْلِهِ" او فردی گناهکار است که علنی گناه می‌کند و مانند من با امثال او بیعت نمی‌کند.

خطر بی‌تفاوتی روح در مقابل گناه

اگر روح ما به گونه‌ای شده باشد که اگر کسی در مقابل ما گناه کبیره کند یا تسبیح حق تعالی بگوید برای ما هیچ تفاوتی نداشته باشد، باید بدانیم که عاقبت ما خراب است و به جایی نخواهیم رسید. اولیاء خدا چنین نبودند و از گناه مردم زجر روحی می‌کشیدند. چون زندگی ما تدریجاً این گونه شده است احساس ناراحتی و شرمندگی نمی‌کنیم و از کسی خجالت نمی‌کشیم. در سالی که وبا آمده بود و همه‌ی مردم مبتلا به اسهال شده بودند هر کسی از کنار دیگری عبور می‌کرد، بوی بد را استشمام می‌کرد، اما هیچکس خجالت نمی‌کشید، چون همه این گونه بودند. الان وضعیت جامعه به لحاظ انجام کار خلاف و ارتکاب گناه و گفتار رکیک به همین صورت است. با دیدن این صحنه‌ها کسی ناراحت نمی‌شود و اعصابش به هم نمی‌ریزد و با آسودگی خوابش می‌برد. منظور از این مطالب ناامید کردن و ترساندن نیست، بلکه جلب توجه به فرمایشات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است. انسان باید از آن روز بترسد که نسبت به انجام کار خوب و بد بی‌تفاوت شود و در مورد خود صرفاً عدم ارتکاب گناه، مثلاً مشروب نخوردن را کافی بداند. اگر انسان به این وضعیت بی‌تفاوتی برسد، دیگر روحیه‌ی انسانی و ایمان ندارد.

گاهی دیده می‌شود فردی که وظایف شرعی مانند نماز خواندن و روزه گرفتن را به‌جا می‌آورد، به راحتی با فرد دیگری که به هیچ‌وجه مقید به آداب شرع نیست معاشرت می‌کند. در حالی که در فرمایشات ائمه‌ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که همان دستورات خدای متعال است، داریم که نگاه کردن به گناهکار خلاف است و روح انسان را از بین می‌برد و آن را تاریک و بی‌تفاوت می‌کند.

حضرت زینب در مجلس یزید بن معاویه این آیه را خواند: "ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاؤُوا السُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوْا بِآیَاتِ اللّٰهِ" انسانی که بی‌تفاوت شده است آیات خدای متعال را می‌بیند، انسان‌های خوب را می‌بیند، اما مانند این است که چیزی ندیده است. چنین فردی نصیحت می‌شنود و او را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، اما مثل این است که چیزی نشنیده است. این شخص پس از مرگ می‌فهمد که در دنیا همه چیز را از دست داده بوده است. در این شرایط، نماز خواندن و روزه گرفتن انسان، دستگیر او در قیامت نیست. البته در صورتی که فردی اظهار کند که به عنوان مثال از بی‌توجهی فرزند خود به نماز ناراحت است اما توان ندارد که این فرزند را نماز خوان کند، وظیفه‌ی ما پذیرش این ادعا است.

ما علم غیب نداریم و دعا می‌کنیم که دل همه در مقابل معصیت بی‌تفاوت نباشد، دل همه در برابر شنیدن مصیبت‌های اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین بی‌تفاوت نباشد و متأثر و کسل بشود. شرایط جامعه به گونه‌ای بوده که برای همه قساوت قلب آورده است، اما هنوز دل‌ها به طور کامل نمرده است. خدای متعال در قرآن به پیامبر خود می‌فرماید که برای این گروه از بندگان من استغفار و طلب آمرزش نکن، زیرا که آن‌ها را نمی‌آمرزیم. مراد از این فرمایش که قابل خدشه نیست این است که این افراد با عملکرد خود، فطرت توحیدی و انسانی لطیف و حساسی که به آن‌ها داده شده بود را از دست داده‌اند.

حق تعالی از ما توقع عمل دارد و حرف تحویل دادن کارساز نیست. دل انسان باید حساس باشد. این راحت بودن‌ها نشانه‌ی مردن دل‌ها است. بعد از مرگ تفاوت دل انسان‌ها مشخص می‌شود. بی‌حیایی در حیوان‌ها معنا ندارد. اما سزاوار نیست وضع انسان‌ها تدریجاً به جایی برسد که یک مسلمان در مقابل مسلمان دیگر از گناهان علنی خود شرمند نباشد. یزید در آن روزی که دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه این آیه از قرآن را برای او خواند، سر مقدس ابی‌عبدالله صلوات الله علیه را در مقابل خود گذاشته بود. او در مقابل منکر، یعنی بریدن سر مقدس آن حضرت بی‌تفاوت بود، اما ضجه‌ی آن زنی که پشت پرده و از بنی‌هاشم بود بلند شد. حضرت زینب فرمود که زن و

بچه‌ی خود را پشت پرده نشانده‌ای و برایشان احترام قائل شدی، اما ما که فرزندان پیغمبر هستیم را بدون پرده و روپوش میان این همه مرد یهودی و مسیحی و زرتشتی قرار داده‌ای. "ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةً الَّذِينَ أُسَاوُوا السُّوْأَى" دل یزید به دلیل ارتکاب زیاد خلاف، سنگ شده بود. بعضی افراد در مقابل دسته‌جات عزاداری و شنیدن نوحه‌ها و روضه‌ها بی‌تفاوت هستند و تحت تاثیر قرار نمی‌گیرند. بالاتر از بی‌تفاوتی مسخره کردن است.

ادامه‌ی راه شهادت با خطبه خواندن و تبلیغ توسط اسرای کربلا

اگر ما تحت تاثیر تبلیغات اولیاء خدا قرار نگیریم راه نجاتی نیست. اسرا بعد از عاشورا دو کار انجام دادند که به نظر من بیش از پنجاه درصد هدف از شهادت بود. یکی این که خاندان و نسب خود را به مناسبت معرفی کردند. هنگامی که حضرت زینب سلام الله علیها می‌خواست خطبه بخواند، بعد از شهادت به توحید و حمد و ثنای الهی، درود بر جد خود سید المرسلین صلوات الله علیه می‌فرستاد که مردم بفهمند که این خطبه خواننده چه نسبتی با پیغمبر خدا دارد. ایشان می‌فرمود: "الصلوة علی جدی سید المرسلین"، یعنی من فرزند پیغمبرم و شما چنین شرایطی برای من به وجود آوردید. آن‌ها داغ دیده بودند، اما فکر آن‌ها به بهترین صورت کار می‌کرد.

شیعیان هم باید از مربی‌هایی که خدای متعال به آن‌ها عطا کرده است درس و الهام بگیرند. رفتن به روضه و شنیدن موعظه هزینه‌ای ندارد. چرا از این نعمت مجانی خدای متعال استفاده نمی‌کنیم؟ ابی‌عبدالله صلوات الله علیه در تمام سخنرانی‌های بین راه، تا رسیدن به کربلا و روز عاشورا، همه جا هم حق تعالی را معرفی کرده و هم نسبت خود را با خدای متعال و با پیامبر خدا بیان فرموده است، تا کسی نگوید ما حضرت را نمی‌شناختیم.

یکی از دستورات ائمه‌ی طاهرین بعد از ابی‌عبدالله صلوات الله علیهم این است که مستحب است بعد از آب خوردن بگویید "سلام الله علی الحسن و الحسین"، یا به زبان خود بگویید سلام بر حسین و لعنت بر یزید. بدین ترتیب روح شما به آن بزرگواران توجه پیدا می‌کند. تصمیم بگیرید یک دوره مقتل‌های فارسی را تدریجاً بخوانید و روی آن فکر کنید؛ مخصوصاً خطبه‌هایی که آن بزرگواران و اصحابشان خوانده‌اند. در نتیجه آشنایی فی‌الجمله‌ای با مربیان روحی خود و مربیان الهی پیدا خواهید کرد.

نتیجه‌ی فاصله گرفتن از فرهنگ شیعی

اگر از فرهنگ هزار و چهار صد ساله‌ی شیعه فاصله گرفته‌اید، این فاصله شما را به جهنم می‌برد، پس فاصله را کم کنید و اجازه ندهید فرزندان‌تان گمراه شوند. اگر حضرت بقیه الله ارواحنا له الفدا در زمان ما تشریف آوردند ما از نگاه کردن به آن حضرت شرمند نباشیم و بتوانیم ادعا کنیم که شیعه‌ی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هستیم و ایشان ما را تکذیب نکنند. در قرآن کریم سرنوشت انسان‌هایی که مانند زمان ما از خدای متعال و دین او فاصله گرفته بودند ذکر شده است. ما هم نباید موضوع تجربه شده را دوباره تجربه کنیم. در عرب این ضرب‌المثل وجود دارد: "من جرَّبَ المجرَّبَ حلَّت به الندامة". اگر کسی مجدداً مبتلا به یک امر تجربه شده شد و آسیب دید، جائز است عقلاً او را سرزنش کنند.

حادثه‌ی کرب و بلا برای شیعیان ابی‌عبدالله صلوات الله علیه روشن کرد که وضع زندگی انسان در صورت فاصله گرفتن از خدای متعال و اولیاء او چه می‌شود و مانند یزید و عمر سعد خواهد شد. حرف حق ابی‌عبدالله صلوات الله علیه در عمر سعد اثر نکرد، زیرا قلب او سفت شده بود. عصر نهم حضرت به او فرمود: تو مرا بهتر از این‌ها می‌شناسی. ممکن است افراد جوان در لشکر تو مرا شناسند ولی تو مرا می‌شناسی. اما دل عمر سعد از محبت‌های غیر خدایی پر بود و گفت من حکومت ری را خیلی دوست دارم. به من گفته‌اند اگر این کار را بکنی حکومت ری را

به تو می‌دهیم. حضرت فرمود: عمر من به تو می‌گویم که اگر این کار را بکنی حکومت ری نصیب تو نمی‌شود. اما او در جواب حضرت گفت: "فی شعیره قناعه" یعنی به جو آن قناعت می‌کنم. با این کلام، او ابی‌عبدالله صلوات الله علیه را مسخره کرد.

ریشه‌ی بی‌تقوایی و بی‌تفاوتی

فلسفه‌ی بی‌تفاوتی و بی‌تقوا شدن و ریشه‌ی دوست غیر متدین گرفتن، وجود محبت‌هایی در دل است که زیاده‌تر از محبت نسبت به خدای متعال باشد. همان‌گونه که محبت به حکومت ری و گندم آن، موجب شد که عمر سعد فرمایشات ابی‌عبدالله را نفهمد. چون نفهمید "وَكَاُنُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ" شد، مصداق آیه‌ی کریمه "ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُوا السُّوْأَىٰ" قرار گرفت. انسان باید مراقب خود باشد. "أَسَاؤُوا السُّوْأَىٰ، یعنی خلافت‌کاری زیاد کردن. "أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ" خبر اول است. یعنی آیات خدای متعال را تکذیب می‌کنند. "وَكَاُنُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ"، عمر سعد فرمایش امام را نپذیرفت و مسخره هم کرد. اگر خدای متعال را فراموش کنیم، روح ما به عمر سعد نزدیک می‌شود. این مسائل برای همه‌ی ما است.

اگر در روزه‌ها این حرف‌ها زده نشود عمر تلف شده است. این مطالب باید مطرح شود و از حق تعالی هم کمک بخواهیم که به ما کمک کند تا از راه خارج نشویم. حر بن یزید ریاحی جلوی ابی‌عبدالله صلوات الله علیه و خاندان او را گرفت اما نتیجه‌ی شنیدن فرمایشات حضرت در او غیر از نتیجه‌ی عمر سعد شد. ابی‌عبدالله صلوات الله علیه به حر فرمود: "تکلتک امک" به عمر سعد حتی در این حد هم تند نفرمود. اما آن قدر نفس و روح حر پاکیزه و سبک و روشن بود که به حضرت عرض کرد: مادر من با مادر شما قابل مقایسه نیست. شما به مادر من اشاره کردی و فرمودی مادرت به عزایت بنشیند. من اگر بخواهم اسمی از مادر شما ببرم یا اشاره کنم، باید به بهترین وجه اسم ببرم، چون ایشان بهترین انسان از بندگان خدای متعال است.

این معرفت برای او کارساز شد. آیات حق تعالی در دل او اثر کرد و بر حسب آیات الهی جواب داد و به بهشت رفت. "کل یوم عاشورا و کار ارض کربلا". همیشه حق و باطل در جامعه وجود دارد، تا اگر کسی بخواهد انسان شود، بتواند و اگر هم نخواست راه باز باشد. یک ترازو داشته باشیم و اجازه ندهیم محبت‌های در دل، بیش از محبت به خدای متعال و اولیاء او شود. به تعریف‌ها گوش نکنید تا دل‌باخته نشوید. انسان شدن برای کسی که اراده ندارد و فطرت توحیدی خود را کنار گذاشته مشکل است و ممکن است به جایی برسد که غیر ممکن باشد. حق تعالی به پیامبر خود می‌فرماید این افراد هرگز هدایت نمی‌شوند و برایشان استغفار نکن.

خدای متعال نمی‌خواهد با اعجاز و کرامت انسان بسازد. انسانی ارزش دارد که با اراده و فکر و تشخیص خود حق را بگیرد و از باطل دوری کند. سلمان دو-سه برابر سن ما تلاش کرد تا به حق رسید. حق را هم رها نکرد. او آن قدر اصرار داشت که فاصله خود را با حق کم کند که در یک روایت آمده است: هنگامی که در مسیری که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حرکت کرده بودند، به دنبال ایشان به راه افتاد، پای خود را جای پای حضرت می‌گذاشت.

اگر کسی بخواهد می‌تواند در این راه حرکت کند، اما اگر بخواهد دل را ظرف محبت همه چیز از جمله حق تعالی و اولیای او کند، به نتیجه نمی‌رسد. قرآن کریم در سوره توبه می‌فرماید: "قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ". بنابراین محبت‌ها را بسنجیم و اجازه ندهیم محبت غیر الهی بر محبت الهی غلبه پیدا کند که عاقبت کار خراب خواهد شد.